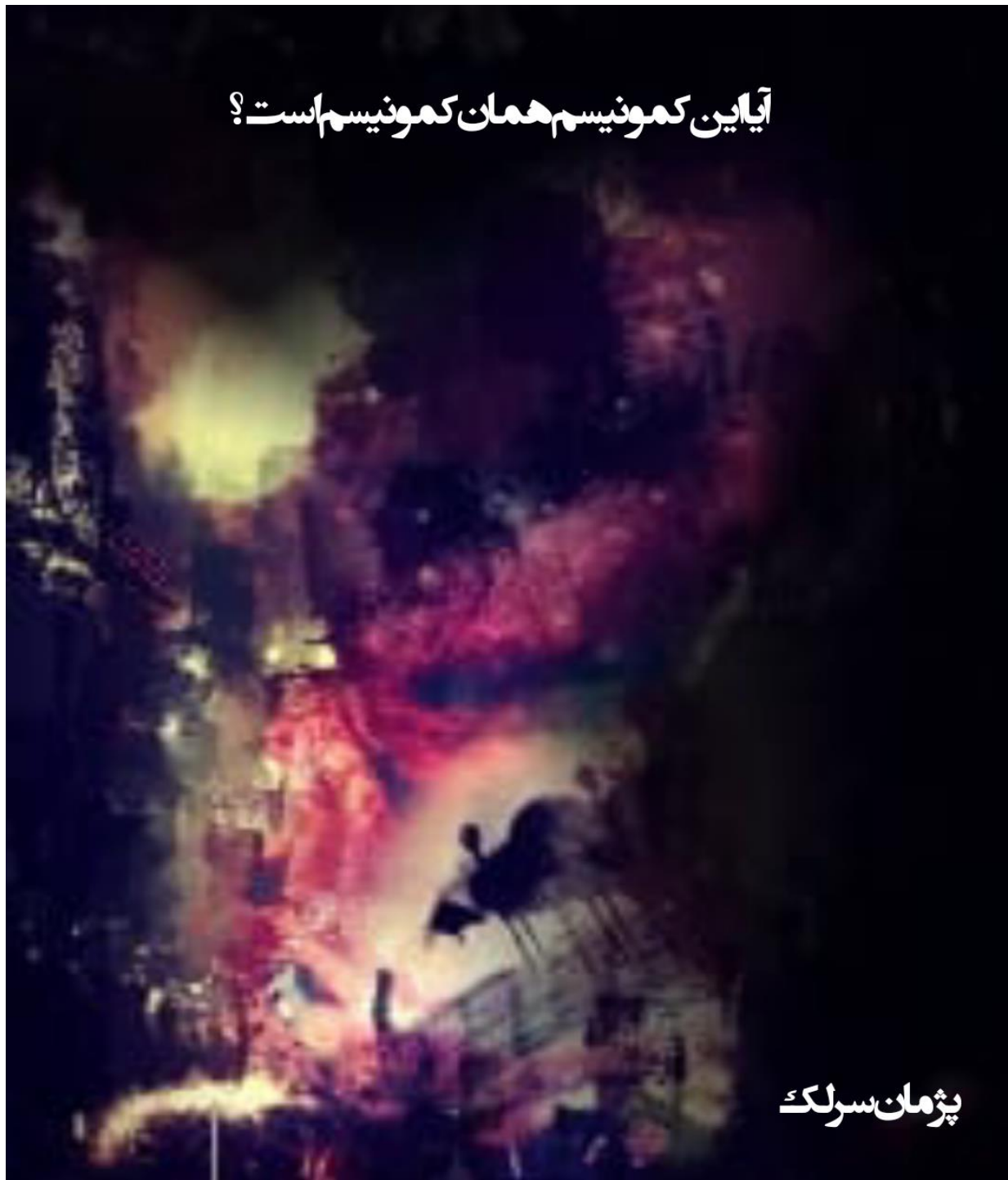


آيا اين كمونيسم همان كمونيسم است؟



پژمان سرلک

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

آیا اس کونیسیم همان کونیسیم است؟

پیمان سرلک

بدون باپیر

1401

اس سکو دیگر نباید توی اس آب نشسته باشد  
با مرد مجنون خوابیده درون اش  
با دل و روده سر یا پا سوخته خانه سرگرمی اش...

بوکاسکی\_خانه سرگرمی





## پیشگفتار:

حقیر در این مقال لاغر از مارکسیسم نه به عنوان یک مذهب و از "مارکس" نه به عنوان پیامبر این مذهب، بلکه زیر نام یک نیروی محرکه برای عدالت طلبی و مبارزه با سلطه، از هر نوعی، سخن گفته ام.

هیچ خدایی عقاید "مارکس" را به او وحی نکرده است، خود "مارکس" نیز تا مدت ها نمی دانست که قرار است فلسفه اش وقف جامعه کارگری شود. غلط شدگی پیش بینی های او نشان می دهد که جز در ارکان اصولی هیچ گونه قطعیتی وجود ندارد و اجباری شدید وجود دارد برای همراهی با جهان معاصر.

به واقع، مواردی که در اینجا بیان می شود ممکن است درست باشد یا نباشد، اما دست کم می توان راجع به آنها بحث کرد، خوانند و نوشت تا از دل همین نظریه ها یک فکر واحد و محکم بیرون بیاید.

شاید اینگونه راه بهتری پیدا شود برای پاک کردن نجاساتی که خون مارکسیسم را می مکد و آبروی آن را حراج می کند. به هر حال، چیزی که مشخص است و ضروری، نیاز شدید کمونیسم به اصلاحات و روز آمد شدن است، لزوم ایجاد یک ساز و کار واقعی بدون مزدوری برای هیچ حکومتی، در راستای اهداف حقیقی کمونیستی، نه لجن پراکنی، نه دروغ و نه خیانت.

مسئله دیگر با به کار بردن سخنان عجیب و غریب، موضع گرفتن در جهت غیر منافع حقیقی مردم و تصمیم گرفتن به جای آنها، هیچ چیزی تغییر نخواهد کرد، جهان غربی با سرعت رو به پیشرفت حرکت می کند و جامعه کمونیست با همان سرعت در چاه نابودی خواهد افتاد، آن هم با پشت پایی که هواداران احمق یا غرض ورزان وحشی، روانه دست و پای شکسته مارکسیسم می کنند.

## آیا اس کمونیسم همان کمونیسم است؟

بگذارید همین ابتدای کار قاطعانه بگویم؛ خیر...

بعد از پیروزی انقلاب کورد های تجزیه طلب که خود را کمونیست می خواندند با نام "کومه له" اسلحه برداشته و آشکارا مقابل انقلاب ایران قد علم کردند؛ آنها نیز مانند دیگر اهالی احزاب کمونیستی و مارکسیستی بر این عقیده بودند که انقلاب مصادره شده است، یعنی اصلا پیروز نشده و به طور کلی انقلاب را انقلاب نمی دانستند. این مطلب که چرا حزبی که خود ادعای مردمی بودن دارد حاضر به پذیرش رای ملت نیست یک سوال بزرگ است.

اما بحث اینجاست که آیا کومه له واقعا کمونیست بود؟

من ایدا قصد دفاع از انقلاب و نظام اسلامی را ندارم و به من ارتباطی پیدا نمی کند که آنها تضادهای پدید آمده پس از انقلاب را چگونه پاسخ خواهند داد، اینکه انقلاب دچار انحراف شده است یا خیر و اینکه آیا این نظام واقعا اسلامی است یا نه به من ارتباطی پیدا نمی کند، پس عده ای تلاش نکنند مرا متصل به این یا آن نشان دهند.

هنگامی که کورد های اهل تجزیه از جای برخاستند و ندای دفاع از خلق سر دادند در بسیاری از نقاط ایران مردان و زنانی که هنوز دل در گرو عقاید عدالت طلبانه مارکسیست داشتند در دلشان نور امیدی درخشیدن گرفت؛ آنها امیدوار بودند که کمونیست یکبار دیگر شانسی را برای پیروزی و رسیدن به حکومت امتحان کند. به هر حال کورد های کمونیست در زمانه نظام شاهنشاهی جزو مبارزان حق طلب بودند. آنها یکی از معدود گروه هایی بودند که برای براندازی نظام شاهی صلاح برداشته و از قضا متصل به امپریالیسم آمریکا و غرب که در آن هنگام بیشترین نفرت ملت را به خود اختصاص داده بود هم نبودند؛ جدا از اینها، اصالت یک قوم بزرگ را با خود داشتند! قوم کورد که به مردانگی و شرافت زبان زد بود و البته هنوز هم هست. تصور کنید در دوره تاریکی استبداد قومی برخاستند و ادعای آزادی دارند. آن هم وقتی از گوشه و کنار زمزمه های خیانت این گروه و آن فرد به گوش می رسید و تسویه های سیاسی هم که خود آب بود و باد به آسیاب دشمن.

فرض کنید میرزا کوچک خان جنگلی از گور برخاسته است، لباس کورد ها را پوشیده و قصد دارد جهان را این بار هر طور شده نجات بدهد؛ آن هم با تغذیه از عقیده ای که تمام اصولش بر پایه مردم، قشر مستمندان و کارگران و ضعفای جامعه بنا گردید است. در چنین اوضاعی "کومه له" همان ناجی بیچارگان است، باقی ماندگان حزب توده و تمامی دلبستگان به این حزب چشم دوخته اند به حزب کمونیست کردستان، تنها نشان مانده از تفکر کمونیستی و لنینیستی.



بسیار رذالت می خواست چشم بستن بر این همه امید ، آن هم امید کسانی که چشم روی تجزیه طلبی شان بسته و تنها فکرشان را دیدند، تنها هدفشان را دیدند که چیزی جز برپایی یک نظام واقعی کمونیستی نبود، موضوعی که تا پیش از انقلاب هرچند گاهی در تئوری بحث هایی گرد آن مطرح می شد اما به اندازه پس از انقلاب جدی نبود. ساده تر اینکه حزب کمونیست کردستان قرار بود ناجی هوادارانش باشد، حتی با وجود تجزیه طلبی اش.

این نکته ای بسیار عظیم است، وطن پرستانی که گرچه کمونیست بودند اما ابدًا حاضر به تکه تکه شدن سرزمینشان نمی شدند. باید منصفانه به این قضیه نگاه کرد تا عمق فاجعه را لمس کرد، بنده در این مقال؛ کاری با احزاب دگر حاضر در آن زمان ندارم، بحث من تنها کمونیست است. مارکسیست ها در مرکز تفکر مارکس را به لجن کشیده بودند، کشتار ها، ترور ها و سخنرانی هایی که نشانه ها را رو به امپریالیسم قوت می بخشید، تمام امید ها را بر باد داده بود. از این رو نگاه ها به غرب متمایل شده بود. به هر حال تا پیش از پیروزی انقلاب یک دریای موجی از افکار و عقاید مطرح بود و این ذهن جوانان را وادار به تولید می کرد؛ هیجان حاصله از این بحث ها می تواند هر جامعه ای را زنده کند. چیزی که بدبختانه اکنون نشانی از آن در جامعه به چشم نمی خورد، جوانان گروه گروه به غرب خوانده می شدند.

پس از پیروزی انقلاب و کمی آرامش که در اجتماعات کوچک سیاسی پدید آمده بود باعث شد جوانان احساس یاس و جاماندگی کنند، گویی یک مهمانی داغ خون و غش و تفکر برپا بود که پیش از رسیدن ایشان به پایان رسیده بود؛ این یک مساله عمیق روانی است که تامل بسیار دارد. اتفاقی که امروزه در حال رخ دادن است. یعنی خودگی و کسالت افکار جوانان و هیچ بودن و بی خاصیتی که آن را در بر می گیرد و گویی و گویی کسی خیال دیدن ایشان را ندارد، این گونه بود که جوانان به سوی مهمانی جدید دیگری که برای ایجاد نظامی عادلانه برپا شده بود هجوم بردند. بسیاری از ایشان که آرمان خواه بودند به گروه های مبارزاتی و فعال چپ پیوستند.

در اینجا ذکر یک نکته لازم است ، و آن این که به عقیده من مارکسیسم به خودی خود سوراخ بسیار دارد، اما چیزی که مارکسیست های ایرانی ایجاد کرده بودند فقط یک سوراخ کوچک نبود، گروه هایی مثل مجاهدین خلق که به سردمدار شده بودند ، و آنچنان شکافی با اقدامات ایشان در عقاید چپ از نوع خیانت به این تفکر تبدیل سوی مارکسیسم روانه شدن فارسی اش ایجاد شد که به گمان حقیر هرگز جبران نشد و احتمالاً تا قیامت نخواهد شد.

این دره حاصل از تصمیمات آبی و سلیقه ای، رفتار های هیجانی و افراط گرایی، باعث سرخوردگی بسیاری از آرمان خواهان شد. عده ای عطای چپ روی را به لغایش بخشیدند و به زندگی عادی برگشتند، و برخی بی قیدانه ادامه دادند و باقی امیدشان را در غرب یافتند. کورد های برخاسته و اصیلی که سابقه مبارزاتی طولانی شان هر ابهامی را در آرمان طلبیشان به راحتی برطرف می کرد، این یک موفقیت فوق العاده بود. آنها تمام آن چیزی را که یک گروه پارتی زانی لازم دارد با خود داشتند و می توانستند پیروز شوند اگر...

غباری که در آن سالها به حقیقت نشسته بود هنوز هم وجود دارد، و به درستی نمی توان مسائل آن روز ها را مورد قضاوت قرار داد. شاید گاهی لازم باشد که جهان را با عینک کمونیست های کورد ببینیم، هر چند تجزیه طلبی به هیچ روی قابل دفاع یا حتی بحث نیست و به طور کلی با عقل ابدًا سازگار نخواهد بود ؛ البته ممکن است با عقل مارکسیستی سالهای 1917 جور در بیاید اما با عقل قرن بیست و یک یا حتی اواخر قرن بیستم هرگز...

با تمام این ها اما در این سی و چند سال آنقدر کتاب، فیلم، مستند و... در این زمینه ها کار شده است، که فکر کنم بتوان هدف را درست تشخیص داد. باری؛ کمونیست های باقی مانده با پای جسم یا پای جان خود را به کردستان و غرب کشور رسانند، کسانی که از انقلاب ناامید شده یا در پی زنده فکری بوده اند با زبان یا دست سلاح برداشتند، مقابل برادران هموطن شان ایستادند، جنگیدند، کشتند و آنچرا بالادستی ها گفتند گردن نهند، تا اینجا هیچ موردی یافت نمی شود که بتوان آن را بهانه ای قرار داد ، برای برانست از مارکسیسم سلیقه ای. کمونیسم و مارکسیسم حتی با گرایش استالینیستی می گوید سازگاری با امپریالیسم سرمایه داری یا حتی لیبرالستی، از هر نوعی محکوم است. این یکی از اصول غیر قابل تحریف کمونیست است که هیچکس نمی تواند ادعا کند مارکسیست است و به هر بهانه ای با امپریالیسم همکاری میکند.

اما این اتفاق برای کمونیست های کورد افتاد و تا مدت ها از نظر پنهان شد، تا اینکه به مرور پرده کنار رفت و مشخص شد این جماعت عمده های همان تفکر سرمایه داری اند؛ برای بسیاری این باور کردنی نبود که این چنین به باد رفته اند.

من ایدا قصد عقده گشایی ندارم اما خیانت آنقدر واضح بود که به هیچ وجه، نمی توان روی آن سرپوش نهاد، چطور ممکن است دو ضد با یکدیگر سازگار شوند!! بله، در یک صورت ممکن است و آن ورود ضد دیگر است. یعنی سه ضد بهتر می توانند با هم کنار بیایند تا دو ضد که دلیلی به ادغام شان نیست، و این بهانه کومه له ها بود برای خیانتی که حاصل بی تدبیری و سهل اندیشی بزرگان شان بود.

آنها اینگونه ادغام خود را توجیه می کردند که جمهوری اسلامی، حالا دیگر قوی شده و کمونیست ها برای پیروزی نیاز به کمک دارند و چه کمکی بالاتر از حمایت یک ابرقدرت که از هر حیث گستردگی نیرو دارد؛ توجیه نوکری برای خود امپریالیسم کار ساده ای نبود. پس، ترجیح دادند رهایش کنند، و به منوال همه دیکتاتورهای تاریخ به دیگران اجازه کنجکاو ندهند. با این اوصاف اما یک کودک هم می داند که برای کشتن گربه نباید از مار کمک گرفت، چرا که گربه به مراتب قابل تحمل تر از مار است، می تواند او را با دادن امتیازاتی چون تقسیم غذا به راه بیاورد اما مار در هر فرصتی که پیدا کند زهرش را خواهد ریخت، او نه دل نه دوستی می فهمد نه اجازه نگاه کردن به چشمانش را می دهد.

بزرگان کومه له نیز، جای کنار آمدن یا دست کم توقف موقت دشمنی جمهوری اسلامی برای بیرون راندن آمریکا از کشور و فراهم آوردن شرایط بهتر برای ادامه مبارزه ترجیح دادند خود را به پول آمریکایی بفروشند، و اینگونه دچار اشتباه فاحش محاسباتی شدند، و تنها ننگ برایشان ماند. این دقیقا همان نکبتی بود که پیش از آن دامان مجاهدین را آلوده بود، البته هرگز نباید با دید امروز اتفاقات آن روزها را قضاوت کرد؛ بنده فقط سعی در فرو نشان دادن عطشی دارم که از دامان کمونیست بر می خیزد، و تشنگی برای روشن شدن حقیقت و کنار رفتن پرده ای که باعث بی آبرویی و بی عزتی مارکسیسم در دنیا شده است. منظور دنیای فارسی زبانان است، دنیای ایرانیانی که هنوز هم فکر می کنند کمونیست یعنی کومه له، یعنی داعشی دیگر، یعنی خشونت، کشتار، تروریسم، نوکری برای امپریالیسم، کنار آمدن با غرب و گرفتار آمدن به نکبتی که غرب برای جهان سوم (به قول خودشان) پدید آوردند. در واقع، آنها می بایست ابتدا حریف قدرتمند تر را نابود کرده و بعد سراغ حریف ضعیف تر بروند، چرا که او حالا و پس از جنگ در کنار شما اعتمادش جلب شده و دیگر مثل گذشته دارای قدرت نیست. این ننگ تا قیامت به تارک کومه له نصب خواهد بود، مانند شب نامه هایی که هر لحظه به فکر حق طلبان خطور نمی کند.

هدف من از نگاشتن این مطالب، در واقع دفاع از ساحت حقیقی کمونیست است. چیزی که بیش از هر زمان دیگری نیاز دارد. خشونت ها، بیگانه پرستی ها و تجزیه طلبی ها هیچ ارتباطی با عقاید مارکس ندارد، چه کسی به یاد دارد جایی خوانده باشد که مارکس از خشونت سخن گفته باشد این گفته گاهی هدف وسیله را توجیه می کند، اما هم او گفته است انسان مقدس است و باید آزاد باشد، آیا غیر از این است که مارکس ادامه دهنده راه هگل است و غیر این است که هگل معتقد بود انسان مقدس است؟ پس چگونه می توان انسان مقدس را وسیله رسیدن به هدف قرار داد؟ و خون او را ریخت. مارکس هیچ گاه گفته است به نام مارکسیسم می توان انسان را وسیله قرار داد و با جان او بازی کرد؟ مارکسیسم متعلق به قشر فرو دست جامعه است، اما نه با اعمال سلیقه های برآمده از عقده های درونی که اکنون عاملی شده است برای نفرت مردم کورد، لر و قومیت های دیگر، خود مارکس هنگامی که زنده بود بعد از رسیدن خبرهایی از تحریف عقاید او، خطاب به "انگلس" گفت من هیچ وقت مارکسیسم نبوده ام این احمقانه است که "لوتو" کتابی بنویسد و در آن به اینکه اتحاد جماهیر شوروی اولین حکومتی بوده است که همجنس گرایی را آزاد ساخته افتخار کند، یا به خود ببالد از اینکه مسلمانان را وادار کرده است به اینکه دینشان را کنار بگذارند تا آزاد باشند. این ها عملگی برای امپریالیسم است، همجنس گرایی حيله سرمایه دارها برای لجن مال کردن هویت انسان است. برای عقب راندن بشر و بالخص کشورهای جهان سومی و بالخص دارای عقاید مبارزاتی محکم. "لوتو" در کتابش به نام تاریخ واقعی کمونیسم، که در واقع دفاعی کودکانه است از کمونیست استالینیستی تمام کوشش خود را به کار می گیرد تا استالین را تطهیر کند تا جایی که "لنین" را هم نادیده می گیرد. مگر ممکن است حزب را فدای شخص کرد، مگر می توان تمام کمونیسم را فدای یک نفر کرد؟ دیکتاتوری در کمونیسم هست اما نه دیکتاتوری شخص، بلکه مردمی، یعنی همان کسانی که گروه گروه به دست استالین به قتل رسیدند، از هنرمندان و کارگران و اقشار دیگر. متأسفانه عده ای حزب را فدای این و آن می کنند. آن ها ابلهانه دست به دفاع می زنند. به طور مثال می گویند آقای الف، تو اگر عقاید ما را قبول نداری باید بروی به جهنم، واقعا پس آزادی قومیت ها چه می شود؟

این دقیقاً همان عملی است که استالین پی گرفت آیا این دوستان وصیت "لنین" را مبنی بر دور ریختن استالین نخوانده اند؟ کمونیسم فراتر از افراد است همه می توانند وارد این حزب شوند و با سرمایه داری بجنگند و در عین حال همه می توانند بیرون از آن آزادانه زندگی کنند. بدبختی عظیم کمونیسم این است که مردان و زنانی که ادعای پیروزی از آن را دارند کوچک ترین تلاشی برای روز آمد کردن عقاید کمونیستی نکرده اند، یعنی اجازه تغییر به آن نداده اند مسلماً در قرن بیست و یکم هرکسی عقایدی که در قرن نوزدهم طرفداران بسیاری داشته است را اهمیتی نمی دهد. رفقا باید به خود بیایند، خشونت طلبان برانگیز بگویند و با همفکری تمام خورده وجود های مارکسیسم را با احترام به مبانی به روز کنند تا جد است عدالت خواهانه اش را به دست بیاورد مگر غیر این است که هر عقیده ای باید مطابق با نیاز های روز جلو برود، هرگز نباید انتظار داشت که یک تکه پنیر حتی هنگامی که در سردخانه نگه داری میشود تا ابد سالم بماند.

کومه له به هیچ عنوان نماینده کمونیست های فارسی زبان نبوده است، درست همانطور که تکفیری ها نمی توانند نماینده مسلمانان باشند و این موضوع را برای جهان روشن می کنند. در حالی که در کمونیسم و مارکسیسم ایرانی هیچکس به صدا بر نمی خیزد تا از ساحت اش دفاع کند.

همین امروز اگر کسی کاغذی در دست بگیرد که روی آن نوشته شده است؛ من کمونیست هستم... جدا از نیرو های انتظامی و امنیتی خود مردم با او برخورد می کنند و این چیزی جز حاصل وحشیگری و کشتار نیست، هر ماه و هر روز خبر می رسد که کمونیست های کورد عده ای را قتل عام کرده اند و نفرت پیشین را فرا و فراتر می برند، در حالی که در مارکسیسم خود انسان هدف است و به کسی اجازه پا نهادن روی آن را نمی دهند، هزینه مبارزه باید در راستای آزادی انسان باشد نه اینکه برای آزادی انسان دوم، انسان اول قربانی گردد.

مارکسیسم ایرانی امروز درست روی خط امپریالیسم حرکت میکند، مانند مزدور برای او کار میکند و اهداف او را پیش می برد، مردم کشور خودشان را می کشند و در رسانه های مبلغ سرمایه داری به آن افتخار می کنند، با تروریست ها دست به هم می دهند تا جمهوری اسلامی را سرنگون کنند،

خیانت به آرمان ها جز این است...؟

دشمن تنها جمهوری اسلامی است...؟

چه کسی دشمن را دشمن می نامد...؟

بله، گاهی سازش با یک دشمن برای نابودی دشمن دیگر لازم است اما چه کسی تعیین کننده این امر است...؟

همکاری با بیگانه برای نابودی هموطن را چگونه توجیه می کنند...؟

به راحتی مارکسیسم به مبانی اسلامی نزدیک تر است یا سرمایه داری؟

کدام یک در اهداف به کمونیست نزدیک تر اند؟

مجدد تاکید می کنم از جمهوری اسلامی دفاع نمی کنم، اما امروزه با بینش سیاسی ایجاد شده، هر کودکی هم می داند که با جمهوری اسلامی کنار آمدن بسیار آسان تر و شرافتمندانه تر از سازش با سرمایه داری است که اصالتاً مارکسیسم برای مبارزه با آن به وجود آمده است. اما چرا چنین امکانی ممکن نمی شود؟

آیا مسئله جز پول، عقده های بیمارگون، اعمال سلیقه، ارباب پروری، دستور گرفتن از دشمن و توجیهات احمقانه و... است؟

خواه ناخواه کمونیسم و مارکسیسم باید تغییر کنند، بیابان نشینی، سلاح برداشتن و پرورش نفرت در قلب مردمی که می بایست در اولویت باشند، نمی توان پیروز شد، باید واقعیات را پذیرفت، از اشتباهات درس گرفت و دیکتاتوری شخص را کنار گذاشت.

ریموند لوتا بانوان یک متفکر کمونیست به جای رنگ کردن دروغ و دشنام به مخالفین و غیر علمی خواندن تالیفات دیگران می بایست خط تعریف کند، از دیگر هراسی و خود قدیسی بپرهیزد...

واقعا همجنس گرایی برای حزب افتخار است...؟

فرو بردن انسانیت در منجلا ب هوس پرستی وسیله ای است که سرمایه داری با استفاده از آن بشریت را برده خود می کند، چگونه ممکن است کسی که خود را متفکر و پیرو مارکس می داند متوجه این واضحات نشود؟

حرف های قلمبه ای که دهه شصت در گوش مردم خوانده می شد حالا دیگر به کار نمی آید، اوایل انقلاب فرصت ویژه ای به حزب داده شد که با بی کفایتی و سست عنصری بالا دستی ها به باد رفت، ذهن ها آماده و جان ها مشتاق بودند تا حقیقت و عدالت را با هم در یابند اما در عمل چه شد؟

آقای "ب" را سلاخی کردند و به آقای "الف" گفته شد عقاید ما را بپذیرد.

خانم "پ" و ادار به کشف حجاب شد و به خانم "ت" گفته شد آزاد باش.

به هر حال اکنون زمان تغییر است، نه تغییری از منظر استالینیست ها که تنها با خون امکان پذیر است، بلکه تغییر به این معنا که انسان تقدس یابد، اخلاق محترم شمرده شود و آزادی واقعا آزادی باشد.

دلسوزان و متفکرین می بایست اولویت ها را تغییر دهند، زندگی و تنفس را به جسد حزب کمونیست ایران بازگردانند، حزب باید آگاه از مسائل داخلی باشد و این مهم جز با ورود به قلب ملت امکان پذیر نخواهد بود و قلب ملت هرگز وحشیگری را نخواهد پذیرفت. مردمان باید بدانند که لنینیسم در مقابل استالینیسم مانند زمین و آسمان تند و تنها در روی کاغذ اندک شباهتی دارند.

گمانم اگر لنین در دوره استالین هنوز زنده بود هیچ گاه جان سالم به در نمی برد، دیگران هم قطعا با من هم عقیده اند،

چیز دیگری که عامل نگرانی مردم است تفکر جهان وطنی مارکسیسم و کمونیسم است، یک اقدام اساسی که در قرن بیستم لازم بود و اکنون فاجعه است، عدالت طلبی و قیام مردمی علیه سرمایه داری در هر کشوری که عینیت پیدا کند، به این معناست که آنجا مهد کمونیسم است، به بیانی واضح تر یعنی مارکسیسم نه متعلق به روسیه، نه آلمان و نه کشور دیگری است، بلکه متعلق به جایی است که در آن پیگیری می شود. در واقع کمونیست فارسی زبان می تواند با کمونیست عرب زبان برادر باشد اما هم وطن خیر، درست است که لنین عقیده داشت بلشویسم یک تاکتیک برای تمام جهانیان است اما نباید فراموش کرد که بلشویسم تماما روسی است و با توجه به گذر یک قرن از هنگامه لنین و تغییرات اساسی در جغرافیای جهان و به خطا رفتن پیشگویی های مارکسیسم در رابطه با جوامع کارگری و... دیگر چنین دیدگاهی کاربرد نخواهد داشت، برای همین است معتقد به ایجاد تغییر هستم.

این درست همان بیگانه پرستی دهه های هزار و سیصد و بیست و سی خورشیدی است که حزب توده را دچار انشعابات متعدد کرد، حزب توده در ایران بود اما خط فکری و عملی اش را شوروی تعیین می کرد، مشخص است که چنین حزبی که آشکارا در آغوش بیگانه است نمی تواند بین مردم محبوبیت حقیقی داشته باشد، البته می توان حقیقت را با چیزی پنهان کرد ولی تغییری در آن ایجاد نمی شود.

مارکسیسم یک تفکر است و فکر هر کجای دنیا و در هر شرایطی می تواند بروز پیدا کند، اینکه عده ای بگویند شوروی مهد سوسیالیسم کمونیستی بوده است، پس باید به آن متصل شد اشتباه محض است. تفکر مارکسیستی دیگر نمی تواند میهن پرستی را نادیده بگیرد، تجزیه طلبی را تشویق کند و خود را جدا از جهانیان بداند، در دنیای امروز مفهوم کل و جزء دگرگون شده اند، کل دیگر تمام زمین نیست، بلکه جهان جامعه ای است که در آن زندگی می کنیم و جزء انسان است.

در قرن بیست و یکم اگر کمونیسم بخواهد به راهی که تا کنون رفته است خیلی زود از یادها نیز خواهد رفت و مرتب دچار کودتا خواهد شد.

تاریخ دروغ نمی گوید اما تاریخ نویس دست از دروغ بر نمی دارد.



## پیوست:

لازم و ضروری است که ساحت کمونیسم از گرد و غبار سالهای بسیار، اعمال سلیقه ها و خط و خش هایی که به همین سبب به آن وارد آمده است پاک گردد و این مهم عملی نخواهد شد مگر با انجام اقداماتی از قبیل اعتراف به اشتباهات، پذیرش واقعیات، پرهیز از رویا پردازی و آویختن به اهداف غیر قابل دسترس و غیر عقلانی و مهم تر از همه اصلاحات. کمونیسم در قرن بیست و یک نیاز به انقلاب درونی دارد، باید با شیوه ای نو وارد کارزار شود. کمونیسم در هر کشور و منطقه ای باید مناسب و متناسب با فرهنگ و رسوم آن کشور عمل کند، به طور مثال کمونیسم روسی هرگز در اندونزی با مردمی که اکثراً مسلمان هستند کاری از پیش نخواهد برد و نه تنها کاری از پیش نخواهد برد که باعث تکرار فجایع و ضربه های گذشته خواهد شد، باید توجه داشت که مارکسیسم و کمونیسم یک مذهب نیستند، بلکه تفکری اجتماعی اند که برای بهبود وضعیت زندگی مردمان پایین دست به وجود آمده اند نه چیز دیگری پس نیاز به جنگیدن با عقاید دیگر مردمان نیست.

مارکس در قرن نوزدهم گفت مذهب افیون توده هاست اما این سخن مربوط به دویست سال قبل است و این حماقت است اگر مارکسیسم قرن بیست و یک بخواد باز هم از آن پیروی کند.

مارکس پیامبر نیست، حتی یک رهبر هم نیست چرا که او مرده و پایان یافته است و امروز برای او هم که بشده بایست با شیوه های جدید و نوین و متناسب با زمانه به پیش رفت در غیر این صورت باز هم و باز هم عقب خواهد ماند و برنده این کارزار مثل همیشه امپریالیسم و سرمایه داری است، تمام ایرانیان باید بدانند که حزب فعلی کمونیست ایران موسوم به کومه له هرگز، نماینده همه مارکسیست ها و کمونیست های فارسی زبان نبوده و نخواهد بود. فارسی زبانان دل بسته و

علاقه مند به اسم کمونیست باید هر یک به نوبه خود برای تطهیر چهره کمونیسم تلاش کنند تا بلکه این گونه زهر اقدامات تروریستی کومه له در غرب کشور از ذهن و فکر مردم بیرون برود و فرصتی به دست بدهد تا کمونیسم دوباره برخیزد و به مسیر اصلی اش بازگردد.

با تمام این اوصاف قصد نادیده گرفتن خدمات ارزشمند حزب کومه له پیش از انقلاب را ندارم با این حال نگاه به گذشته ای که از میان رفته است باعث نخواهد شد که چشم بر روی کج روی حزب کمونیست فارسی زبان ببندیم و اجازه دهیم ترتیب هر روز و هر روز با قوت بیشتری پیش برود و تبدیل به خدمه ای برای پیشبرد اهداف غرب گردد در این سال ها حزب کمونیست ایران بارها و بارها بر ضد جمهوری اسلامی موضع گرفته است اما حتی یکبار به یاد نداریم که بر علیه غرب و البته اسرائیل که فرزند نامشروع امپریالیسم است موضع گرفته باشد یا بیانیه ای صادر کند و این یک خیانت عظیم است به عقاید کمونیستی. با توجه به اصلاحاتی که در باب تناسب کمونیستی با فرهنگ و رسوم هر کشوری گفته شد هدف این است که کمونیست در آن کشورها به مرور رشد کرده و به حکومت دست یابد پس از آن است که حزب جهانی کمونیسم چندین دولتی کمونیستی دارد آنوقت می توانند دست در دست یکدیگر نهاده و اهداف اصلی و جهانی شان را دنبال کنند، بی اینکه نگران شورش مردم در هر نقطه از کشورشان باشند که عقیده شان زیر پا له شده و وجودشان نادیده گرفته شده است، در این مورد متفکرین کمونیست بیشتر باید تامل کرده و سخن بگویند، به هر حال جهل چه در کمونیسم و چه در عقاید دیگر بزرگترین آفت است، باشد که جهل نامیرا به کمترین حدش دست کم در نظام کمونیستی برسد.

البته ادغام فکری کشورهایی که دارای حکومت های کمونیستی شده اند به معنی نادیده گرفته شدن ملیت ها و مرزهای کشورها نیست بلکه برعکس، آن ها برادرانی اند که هر یک خانه های خود را دارند، درست مانند دو کشور مسیحی که با هم روابط عمیقی دارند، یکدیگر را مورد حمایت های مالی و لوجستیکی، قرار می دهند، اما همچنان مستقل از یکدیگرند، کشور های کمونیستی هم چنین اند، تصور کنید حکومت شوروی باشد بدون یک حکومت مرکزی برای تمامی آن ها (بله)، حزب یک اتفاق جمعی و بین المللی است اما بحث حکومت کاملاً جدا از اعمال و مبانی خود حزب است حکومت شوروی چندین کشور را زیر پرچم داشت اما برای قرن بیست و یکم کمونیسم جدید دیگر حکومت شوروی نیست بلکه ملت های کمونیستی زیر یک پرچم نیستند و میان آنها مرز وجود دارد اما تفاوت عقیده در حکومت ها خیر، البته می تواند تفاوت عقیده هم وجود داشته باشد اما بیرون از مبانی، یعنی مبانی در صورت عقلانی بودن و صلاح مردم آن کشور همیشگی اند. انسان چه روس چه عرب چه ایرانی محترم است و بالاتر از هر عقیده ای است، هیچ عقیده ای اجازه جسارت به مقام انسان را ندارد.

کمونیست جدید به این موضوع پایبند خواهد بود...

ادامه دارد...